سی و چهارمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران
اردیبهشت ۱۴۰۲

روایتی از اینکه می‌توان ماند و ساخت

ادامه از صفحه ۱۹

● در خود کتاب هم آمده که کارخانه از نظر علمی به وضعیت خوبی می‌رسد اما اوضاع مالی‌اش همچنان نامطلوب بوده، در چنین شرایطی چطور می‌شود که رستمی و مدیران دیگر بخش‌ها حاضر به قبول مسئولیت در آن می‌شوند!

غیر از رستمی و چند مدیر دیگر که جوان هستند و به دعوت مدیرعامل جدید وارد کار می‌شوند، مابقی مدیران همگی از باسابقه‌های خود جمکو هستند.

● طی انجام مصاحبه‌ها، چه ویژگی خاصی بین مدیران بخش‌های مختلف این کارخانه پیدا کردید که به رغم همه مشکلات آنان را به ماندن و ادامه راه امیدوار کرده بود؟ آن هم در شرایطی که زیان‌دهی جمکو عده‌ای را بر آن داشته بود که دیگر تلاش فایده‌ای ندارد و می‌گفتند بهتر است کارخانه با خاک یکسان شود!

اغلب این راویان همان‌طور که اشاره شد افرادی هستند که سال‌های زیادی از جوانی‌شان را برای سرپا ماندن جمکو گذاشته‌اند، طبیعی است که بعد از آن هم باز به دنبال پیدا کردن دریچه‌ای برای حفظ جمکو باشند. به غیر از چند نفر که از جمله‌شان می‌توان به خانم حکم‌آبادی و مهندس رستمی اشاره کرد اغلب مدیران پروژه‌های جمکو و مسئولان بخش‌های مختلف، قدیمی هستند. نه اینکه بگویم همگی از همان سال ۶۹ و دهه هفتاد آمده بودند. نه! اما تعداد زیادی از اوایل دهه نود قدم به جمکو گذاشته بودند، اینها دوره رکود را دیده‌اند اما ورود مدیرعامل تازه با تغییراتی که بویژه در فضای روانی حاکم بر کارخانه ایجاد کرد آنقدر متفاوت از مدیران قبلی بود که اینها را به راه‌های مختلف مجاب کرد پای کار بمانند و باعث شد که حتی افراد تازه‌ای در برخی بخش‌های مدیریتی هم به جمع‌شان اضافه شوند. نکته مهم دیگری که درباره ایشان و موفقیت جمکو می‌توان به آن اشاره کرد این است که این مدیر جوان توانست ضمن انگیزه بخشی به نیروها، توانایی‌های بالقوه آنان را به بالفعل تبدیل کند. مدیر خوب مثل یک کارگردان سینماست، اگر علاقه‌مندی و عزمش را داشته باشد قادر است بهترین بازی را از بازیگرانش بگیرد.

● همان‌طور که در گفته‌های راویان هم آمده، اغلب مشکلات جمکو نشأت گرفته از سوءمدیریت افراد قبلی بوده، نگران نبودید که انعکاس‌شان در این کتاب به مذاق برخی خوش نیاید و سبب حاشیه‌هایی برای انتشار کتاب و حتی خودتان بشود؟

راستش از این بابت نگران بودم. اما خب من نویسنده، اولین رکن کارم این است که با مخاطب صادق باشم. البته این را هم بگویم وقتی سراغ بچه‌های جمکو رفتم، به راحتی درباره گذشته حرف می‌زدند اما جز یکی دو نفر هیچ کدام نمی‌خواستند که بنابرهمین احتیاط‌هایی که شما هم اشاره کردید، نام‌شان درج شود. اغلب نگران بودند که برای آنان دردسر نشود.

تغییر اینچنینی در سبک کارم دشوار بود اما از انجامش درنماندم و کار به نتیجه رسید. کار که به مرور پیش رفت، خودم آن‌قدر علاقه‌مند شدم که سختی‌های آن را به جان خریدم. واقعیت این است که نوشتن، مخصوصاً در کارهای تحقیقی نیازمند تلاش است، نمی‌شود که در خانه بنشینی و بگویی خب سخت است، حالش را ندارم.

● آقای حکم‌آبادی به تازگی شاهد انتشار آثاری هستیم که روایتگر پیشرفت هستند؛ تألیف چنین آثاری را چقدر مهم می‌دانید و چرا؟

البته هنوز ناشران چندانی سراغ این حوزه نیامده‌اند، کتاب‌های کمی هم با این مضمون نوشته شده‌اند. همه آنها تا جایی که من تحقیق کرده‌ام نهایتاً دوازده کتاب بیشتر نیستند. این در حالی است که طی سال‌های اخیر ناشران بسیاری به طور تخصصی به تاریخ انقلاب و دفاع وارد شده‌اند اما همین‌ها نیز توجهی به ضرورت انتشار این کتاب‌ها و تأثیری که مطالعه‌شان بر جوانان می‌گذارد، ندارند. مطالعه چنین کتاب‌هایی فارغ از مسائل سیاسی، انگیزه‌بخش است. نوجوان و جوانی که این کتاب را بخواند به آینده امیدوار می‌شود، به اینکه با تلاش می‌توان حتی در سخت‌ترین شرایط هم موفق شد. اتفاقاً در همین رابطه بازخوردی درباره کتابم از نوجوانی دبیرستانی داشتم، کتاب را که خوانده بود با من مکاتبه کرد که علاقه‌مند مطالعه در رشته‌های صنعتی شده است. من تأثیر این کتاب را حتی در یکی از دوستان معلم قمی‌ام دیدم، زنگ زد و گفت که فلانی، من وقتی بحث تشویق بچه‌ها به انتخاب رشته می‌شد برای رشته‌های فنی هیچ انگیزه‌ای به تشویق آنان نداشتم. اما نوشته‌ات نظرم را عوض کرد. حالا هر کدام از دانش‌آموزان که برای مشاوره به من مراجعه می‌کنند، تأکید می‌کنم که در این کارها هم آینده خوبی در انتظار زندگی کاری‌تان هست. شاید باورتان نشود اما همین حالا حتی خود سبزواری‌ها هم خبر ندارند که بیخ گوش‌شان در جوین چه اتفاقات مهمی رخ داده! این است که معتقد هستم وظیفه ما اهالی فرهنگ و ادب است که هر یک به طریقی اینها را به گوش مردم برسانیم تا به باورمندی برسند. گاهی لازم است که ادبیات به کمک دیگر بخش‌هایی همچون اقتصاد و سیاست برود.

● و در آخر از این بگویید که مطالعه این کتاب را به چه افرادی توصیه می‌کنید؟

من کوشیده‌ام تا کتاب به قشر و سن خاصی محدود نشود، تخصصی نیست. اما فکر می‌کنم بیشترین اثرگذاری آن روی نوجوانان دبیرستانی و جوانان دانشجو باشد. در خلال تألیف کتاب تلاش کردم تا سختی‌ها سانسور نشود، آنجایی که به جای خرید از جمکو سراغ چین می‌روند یا جایی که فلان نماینده مجلس سنگ‌اندازی می‌کند. از آن طرف همراهی دولتمردان و سازمان‌ها را هم آورده‌ام تا مردم با واقعیت‌ها روبه‌رو بشوند و بدانند که با آنان صادق بوده‌ام. نوشتم تا مردم بدانند کارخانه‌ای که سال ۹۶ حدود ۶۰ میلیارد تومان بدهی داشته، امسال به درآمد ۵۰۰ میلیارد تومانی رسیده است. وضعیت حقوق نیروها هم ثابت شده، دیگر خبری از تعدیل‌شان نیست. حتی بنابر شرایط و درآمد جمکو به آنان پاداش ماهانه هم داده می‌شود. من یک نویسنده شهرستانی‌ام که بخشی از افتخارات شهرستانی در غرب خراسان را پیش روی مردم کشورم گذاشتند؛ اتفاقی که تنها به سبزوار محدود نیست و در همه نقاط کشورمان شاهد چنین تحولاتی هستیم. دیگر اهالی فرهنگ و هنر هم باید به نوبه خود بکوشند تا این افتخارات حداقل به گوش خودمان برسد.

مروری بر کتاب «سلول‌های بهاری»

عاشقانه‌های دانشمند پرتلاش ایرانی در تحقق ناممکن‌ها

مائده ارسطویی
فعال فرهنگی

از دهه ۷۰ بود که مدام از اخبار سراسری صداوسیما خبرهایی مربوط به سلول‌های بنیادی و پروژه‌های شبیه‌سازی می‌شنیدیم. خبرهایی که با درمان زوج‌های نابارور و تولید سلول‌های بنیادی و کاربرد آنها در درمان بیماری‌های مختلف مرتبط بود. این خبرها چنان شوق‌برانگیز و هیجان‌آور بود که حتی مادربزرگ‌ها هم مشتاق به شنیدن آن بودند. اگر در رشته تجربی درس خوانده باشیم احتمالاً بهتر از این مباحث سردرمی‌آوریم ولی اگر با مبانی زیست‌شناسی آشنا نباشیم شاید کمی برایمان مبهم باشد.

کتاب «سلول‌های بهاری» که حتی تصویر جلدش هم حال‌وهوای بهاری را برایمان تداعی می‌کند با متنی جذاب و گیرا سعی دارد داستان یک زندگی و پژوهش زیبا و پرتلاش را برایمان به تصویر بکشد. آری داستان زندگی یک دانشمند پرتلاش و خستگی‌ناپذیر و شرح عاشقانه‌های او در مسیر کشف و تولید سلول‌های بنیادی جانوری و انسانی.

شرح قصه زندگی او و همنشینی‌هایش با مؤسسه رویان. چه زیبا برایمان بیان می‌کند که امکان ندارد آدم یک‌شبه محقق و کاشف شود. چه خون‌دل خوردن‌هایی دارد و چه لذت‌هایی. این کتاب لذت بعد از تحمل سختی‌ها و شب بیداری‌ها را به خوبی توصیف کرده است.

این دانشمند پرتلاش کسی نیست جز دکتر حسین بهاروند از مردم غیور لر که در زرین‌شهر اصفهان به دنیا آمده است. در این کتاب با سه بخش جذاب روبه‌رو هستیم: بخشی به زندگی شخصی و ازدواج دکتر بهاروند پرداخته، بخشی به چالش‌های دوران تحصیل و تلاش‌های او و بخشی به فعالیت‌های کاری و پژوهشی ایشان در مؤسسه رویان مربوط می‌شود که همان بخش علمی کتاب است که کاملاً روان و قابل فهم برای همه، روند تحقیق و تولید سلول‌های بنیادی را شرح می‌دهد. این کتاب، از درس‌گرفتن دکتر بهاروند از کتاب‌ها و فیلم‌ها می‌گوید که چطور یاد گرفت، با تحمل سختی‌ها است که می‌توان به موفقیت‌های بزرگ رسید.

کتاب برایمان از دوران تحصیل حسین، از شیطنت‌هایش، از عشق‌ها و آرزوهایش می‌گوید. از عشق او به جنین‌شناسی و کشف رازهای خلقت موجودات که موتور محرکش بوده است. با بیان شیرینش تشویق می‌کند که داستان تلاش‌هایش را دنبال کنیم و خاطرات جالبش را از دوران دانشجویی و زندگی خوابگاهی‌اش که لبخند بر لب‌مان می‌نشاند چرا که زندگی در خوابگاه محل چالش فرهنگ‌ها و انواع منش‌های آدمی است. به علاوه از سالن قرائت‌خانه دانشگاه هم می‌گوید که انگاری دوی ماراتن مطالعه بوده است. دکتر حسین بهاروند شخصیت چندبعدی خود را تشریح می‌کند که سعی داشت در همه جنبه‌ها رشد کند. او از طبیعت‌گردی و صعودهایش هم می‌گوید. تعاملش با دکتر مارک آلمانی‌تبار هم خالی از لطف نیست. ازتجربه‌هایی می‌گوید که چطور سبب خیر و برکت زندگی‌اش شدند. شرح دعاها و استغاثه‌هایش هم شیرین و جذاب است. اگر بخواهیم بدانیم رویان چگونه مؤسسه‌ای است و اصلاً سلول‌های بنیادی به چه چیز می‌گویند این کتاب به زیبایی و با زبان ساده آن را برایمان توضیح می‌دهد. دکتر بهاروند برای ورود به مؤسسه رویان و رسیدن به عشقش، چه داستان‌های جالبی دارد. از رویان می‌گوید که چطور خانه، خانواده و هویت علمی‌اش شد. چه زیبا تعامل و همکاری با دکتر کاظمی‌آشتیانی را برایمان به تصویر می‌کشد و از معرفت و تلاش ایشان تعریف می‌کند.

کتاب علاوه بر شخصیت علمی پژوهشگر به شرح شخصیت اخلاقی و خانوادگی او نیز پرداخته است و از مهربانی‌ها و پرستاری‌هایش برای همسرش می‌گوید که به بیماری خاصی مبتلا شده و پابه‌پای همسرش درد می‌کشد چرا که نمی‌تواند برای دردهای او درمانی بیابد. شخصیت دکتر بهاروند که چطور همه این سختی‌ها را به انرژی مثبت تبدیل می‌کند برای خواننده مفید است.

تلاش دکتر بهاروند و همکارانش فقط دستیابی به تولید و توسعه سلول‌های بنیادی در ایران نبوده بلکه نمایاندن خواستن و توانستن و ممکن کردن ناممکن‌ها بوده است. کتاب به خوبی نشان می‌دهد که سلول‌های بنیادی تنها یک علم نیست بلکه یک فرهنگ است، اینکه از علم به کاربردش برسیم.

● چرا بخش قابل توجهی از روایت‌ها به نقل از مدیران است؟

بحث درباره وضعیت کارخانه بود که خب طبیعتاً مدیران و مسئولانی که تعداد عمده‌شان از قدیمی‌ترها بودند بهتر می‌توانستند درباره‌شان صحبت کنند. البته ناگفته نماند که در اغلب موارد خود سوژه بود که ما را به راوی می‌رساند؛ غیر از یکی- دو مورد، مابقی بنابر تحقیقات‌مان انتخاب شدند.

● آقای حکم‌آبادی سؤالی هم درباره تجربه‌ای داشته باشیم که طی تألیف این کتاب و درباره کارخانه‌ای دانش‌بنیان کسب کردید، اینکه بحث عبور جمکو از سختی‌های مداوم و طولانی را یک استثنا می‌دانید یا معتقدید حتی در همین شرایطی که تحریم‌ها گریبان صنعت و اقتصادمان را گرفته هم می‌توان مسیر رشد را طی کرد و به موفقیت رسید؟

شاید پاسخم کمی شعارگونه به نظر برسد، اما واقعاً حرف و شعار نیست. طی گفت‌وگوها و تحقیقاتی که برای تألیف این کتاب انجام دادم به عینه دیدم که حتی در همین شرایط دشواری که غربی‌ها برای ما ساخته‌اند هم می‌توان مسیر پیشرفت را پیمود. «عملیات احیا» دقیقاً مصداقی برای اثبات همین مسأله است، اینکه حتی در همین شرایط تحریم هم می‌توانیم با تمام توان‌مان بایستیم. تقریباً همه پروژه‌های بزرگی که در کتاب نام برده شده و به آنها پرداخته‌ایم، پروژه‌های تحریمی هستند. بگذارید نمونه ملموس‌تری بگویم. اگر به خاطر داشته باشید سال ۱۳۹۹ وقتی جایگاه‌های CNG (پمپ‌های گاز) که خراب می‌شد دیگر امکان بازسازی‌شان نبود، نمی‌دانم در تهران هم چنین وضعیتی بود یا نه اما شهرستان‌ها که از این منظر با مشکلات زیادی روبه‌رو شدند. در آن سال در سبزوار چهار جایگاه CNG داشتیم که سه تای آن خراب شده بود و در نتیجه صف وحشتناک طویلی در برابر تنها جایگاه سوخت سالم شهرمان شکل گرفته بود. مشکل از آنجایی نشأت می‌گرفت که در جایگاه‌های سوخت یک الکتروموتور ضدانفجار وجود دارد. این الکتروموتورها نیازمند برخورداری از استانداردهای خاصی هستند که تولید برخی از مدل‌های آنها را دشوارتر می‌سازد. به‌عنوان نمونه ساخت الکتروموتور ضدانفجار در حوزه نفت خیلی راحت‌تر از حوزه گازوئیل است. در این بین حساسیت الکتروموتورهای ضدانفجار گاز به مراتب بیشتر و تولید و تعمیر سخت‌تری هم دارد و کمترین اشتباهی، خطرات مالی و جانی زیادی را سبب می‌شود. الکتروموتورهای ضدانفجار در جایگاه‌های سوخت بارها در روز خاموش- روشن می‌شوند، این موتور به شدت خاص وقتی خراب می‌شد تعطیلی جایگاه سوخت را به‌دنبال داشت. حتی برخی کشورهای دوست هم حاضر نبودند این موتور را در اختیارمان بگذارند و فقدانش سبب معضلاتی در کشور شده بود. از جمکو سؤال کردند که این کارخانه، شرایط و دانش ساخت این موتور را دارد یا نه؟ خوشبختانه بچه‌های جمکو از همان پله ابتدایی که بحث طراحی است، دست به کار شدند. حالا هم ایران جزو ۶ کشوری است که موتور ضدانفجار صنعتی تولید می‌کنند.

● در محدوده آسیا؟

نه! در کل جهان. ساخت این موتور کاری نیست که از عهده هر کشوری ساخته باشد اما می‌بینید که جمکو در شرایط سختی که تحریم‌ها سبب شده بود نیز از پس تولیدش برآمد.

● با این حساب یکی از آسیب‌های مهم در مسیر ارتقای صنعت‌مان همان بحث مدیریتی است!

بله، وگرنه هم نیروی انسانی خوب داریم و هم قادر به کسب دانش لازم هستیم. فقط مدیریتی نیاز است که هم انگیزه‌بخش باشد و هم بتواند به قول شما بهترین بازی را از بازیگرانش بگیرد.

> طی گفت‌وگوها و تحقیقاتی که برای تألیف این کتاب انجام دادم به عینه دیدم که حتی در همین شرایط دشواری که غربی‌ها برای ما ساخته‌اند هم می‌توان مسیر پیشرفت را پیمود. «عملیات احیا» دقیقاً مصداقی برای اثبات همین مسأله است، اینکه حتی در همین شرایط تحریم هم می‌توانیم با تمام توان‌مان بایستیم

● همان‌طور که در کتاب هم اشاره شده یکی از مشکلاتی که پیش روی صنعت‌مان در بخش‌های مختلف قرار دارد، این است که هنوز به آن باورمندی لازم درباره توانایی و دانش‌مان نرسیده‌ایم! مسأله‌ای که به مواردی از آن در کتاب هم اشاره شده، اینکه اگر موتور ایرانی کمترین صدایی بدهد پای بی‌کیفیتی‌اش می‌گذارند اما موتور خارجی صدای تراکتور هم بدهد به چشم‌شان نمی‌آید!

البته اینجا فراتر از مردم، بحث خود تولیدکنندگان است. تولیدات کارخانه‌هایی از این دست به مصرف‌های صنعتی می‌رسد و با پروژه‌های کلان صنعتی طرف هستند. بنابراین ضروری است که کارفرماها و مدیران، تولیدات داخلی را جدی بگیرند. اگر به جای خرید کالاهای خارجی از تولیدات داخلی استفاده کنند آن وقت است که می‌توان درباره کالاهای جزئی‌تر مورد استفاده زندگی روزمره مردم نیز چنین خواسته‌هایی را مطرح کرد. برخی تولیدات جمکو بی‌هیچ اغراقی از افتخارات ملی کشورمان به شمار می‌آیند. فکر می‌کنید چرا ژاپنی‌ها در عرصه‌های مختلف تولیدی به چنین جایگاه جهانی مهمی دست یافته‌اند؟ ژاپنی‌ها در دوره‌ای که کشورشان با مشکلات اقتصادی و رکود تولید روبه‌رو بود، حاضر شدند یک تکه چوب را با نخ‌های کلفت به جای کفش استفاده کنند اما کفش خارجی نخرند. البته از حق نگذریم شاهد حمایت‌های خوبی در برخی بخش‌های صنعت نیزهستیم. نمی‌دانم حالا علتش افزایش آگاهی دولتمردان است یا بحث اجبار! در هر صورت مهم این است که نتیجه خوبی به‌دنبال خواهد داشت. خوشبختانه جمکوی امروز با جمکوی چندین سال یا بهتر است بگویم چند دهه قبل فرق کرده، دیگر حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند آن را جدی نگیرند. جمکو در حل بحران‌های دیگری هم منشأ اثر بوده، از جمله در بحث آبرسانی خوزستان و همدان. کارکنان جمکو برای کمک به حل این دو مشکل سه‌شیفته مشغول کار شدند، اینکه می‌گویم سه شیفته یعنی شبانه‌روزی! تا الکتروموتورهای آبرسانی را برای حل مشکل مذکور برسانند که رساندند. در این مسأله بحث کارفرمای خصوصی در میان نبود و حل آن با خود دولت بود. مدیران دولتی می‌توانستند طبق روال قبل اعتماد نکنند و سراغ خارجی‌ها بروند اما اعتماد کردند و نتیجه‌اش هم فوق‌العاده بود و مشکل آبرسانی همدان و خوزستان حل شد. بچه‌های جمکو درباره الکتروموتور غول پیکر سنکرون هم افتخارآفرینی کردند، آن هم در شرایطی که کشورهای اروپایی و برزیل به خاطر تحریم‌ها حاضر به فروش آن به ما نبودند. جمکو با عزم کارکنان و مدیریتش توانست در تولید این موتور، ایران را به جایگاه پنجم جهان برساند.

● تحصیلات خودتان مرتبط با چنین مباحثی است؟

من کارشناسی کامپیوتر دارم. اما چند سالی است که وارد حوزه تاریخ شفاهی کتاب شده‌ام و نه تجربه نویسندگی‌ام و نه تحصیلاتم هیچ ربطی به مباحث کتابی که درباره‌اش به گفت‌وگو پرداختیم، نداشت. وقتی وارد تاریخ شفاهی حسینیه هنر شدم، تألیف کتاب‌هایی درباره زندگی شهدا را شروع کردم. در نهایت هم بنا بر ضرورت مکتوب کردن روایت پیشرفت‌هایی که در کشورمان طی دهه‌های اخیر صورت گرفته، وارد این حوزه شدم.

● با این تفاسیر در جمع‌آوری اطلاعات و انجام گفت‌وگوها با مشکلی روبه‌رو نشدید؟

سبک مصاحبه‌ها و نوشتار کتاب‌هایی که با مضمون علمی هستند واقعاً متفاوت از کارهایی است که به تألیف آنها مشغول بودم.

نگاهی بر کتاب «عملیات احیا»

معجزه‌ای در بیابان‌های «جوین»

فائزه سراجان
فعال فرهنگی

جای شما خالی! همین چند روز پیش بود با دو نفر از دوستان زدیم به دل جاده و راهی شیراز شدیم. توی راه، دو کارخانه عظیم‌الجثه را دیدم. اسمشان را نمی‌دانم. سرعت ماشین هم آنقدر زیاد بود که تا آمدم اسمش را بخوانم، رد شدیم. اما به دوستم گفتم: «چقدر دوست دارم توی کارخونه کار کنم. دیدن خط تولید، بهم حس پویایی میده. همین که می‌بینم چیزی ساخته میشه و به درد می‌خوره، اعتماد به نفسمو بیشتر می‌کنه و انرژی می‌گیرم.» من در رؤیای خودم بودم اما خبری از وضعیت واقعی کارخانه و بار سنگینی که بر دوش مدیران کارخانه است، نداشتم. تا اینکه کتابی به دستم رسید.

هیچ خبر نداشتم، کارخانه با منفی ۶۰ میلیون ضرر یعنی چه؟ اینکه نتوانی بعد از شش ماه، حقوق کارگرها و بدهکاری‌های بانکی را بدهی چه حسی دارد و چطور می‌شود از این اداره به آن اداره رفتن و از پله‌های مجلس بالا و پایین شدن را روزانه تحمل کرد؟ تصور نمی‌کردم در ایران، یک مدیر بتواند همه این شرایط را مدیریت و کنترل کند. از بانک و کارگر و طلبکار، بد و بیراه بشنود ولی ادامه دهد. مدیری که پول ندارد حقوق کارگرها را بدهد اما آنها را می‌برد کوه تا صبور شوند و با دیدن قله، بلندپرواز.

بعد از مدت‌ها با آنکه خزانه کارخانه خالی است اما خانواده‌های پرسنل پا در حیاط کارخانه می‌گذارند. درختی می‌کارند تا عرقشان به جمکو بیشتر شود. ارتباطات قوی و مشتری‌مداری مهندس رستمی، بازوی حرکت «جمکو» می‌شود. او با هرکسی با زبان خودش وارد گفت‌وگو می‌شود. در مصاحبت با یک مدیر شیرازی، یک مرتبه لهجه‌اش شیرازی می‌شود و با فردی لوتی، از دریچه مرام و معرفت وارد می‌شود.

کتاب «عملیات احیا» بر محور مدیریتی جوان و روایت پازل‌گونه افراد کارخانه الکتروموتور «جمکو» است. روایتی که هرکدام از افراد، آن را به زبان خودشان ادامه می‌دهند. محمد حکم‌آبادی، به‌خوبی توانسته از هر راوی، تکه پازل درستی را گلچین کند تا درست سر جایش بنشیند و داستان دراماتیک کارخانه جمکو پیش برود تا از بحران دربیاید و حالا بشود یکی از شرکت‌هایی که «زیمنس» آلمان هم به پایش نمی‌رسد. شرکتی که مدیرانش، پایشان تاول زد از بس میان مجلس و نهاد ریاست جمهوری و سازمان‌ها، رفتند و آمدند تا مشکلات را از پا دربیاورند و به آنها که جلویشان سنگ‌اندازی می‌کردند، «ما می‌توانیم» را ثابت کنند.

غرور ایرانی در جای‌جای کتاب حس می‌شود. جای تردید نیست که اشک شوق از چشمانتان روانه شود، وقتی این قسمت از کتاب را بخوانید: «دل توی دلم نبود که موتور راه افتاد. ثانیه‌ها کند می‌گذشت تا دور موتور به‌سرعت ۱۷۶/۵ رسید. بچه‌ها شروع کردند به دست زدن. انگار تیم ملی توی جام جهانی برنده شده. من هم خوشحال بودم؛ خیلی خوشحال. ایران پنجمین کشور سازنده موتور «سنکرون» فشار قوی جهان شد.»

فارغ از تمامی فراز و فرودهای شرکت جمکو، به کتاب «عملیات احیا» به دید یک کتاب مدیریتی می‌توان نگاه کرد. هر مدیری جدا از موقعیت مکانی‌اش می‌تواند تجارب مدیریتی، خروج از بحران و اخلاق مدیریتی مهندس رستمی را الگو قرار دهد. کسی که معتقد است باید با فرهنگ کار کردن در ایران جنگید. با اینکه همه صبح بیایند و همه چیز مرتب باشد تا کار کنند. مهندس معتقد است مدیر باید قلق‌گیری کند و برای هرکسی مدلی داشته باشد. مثل آن طراح نابغه که به جای روز، شب‌ها می‌رفت جمکو و کار می‌کرد. مهندس با او راه آمد ولی سیستم را طوری چید تا کسی راه دورزدن مدیر و مدیرهای آینده جمکو را نداشته باشد.

از طرفی مهندس رستمی توانست جمکو را علاوه بر پشتکار و نیروی خوبی که داشت، با ارتباط گیری با دانشگاه به قله برساند. جمکو حالا بال پرواز خیلی‌ها شده. زمانی بود که کارگرها و مهندس‌ها از این شرکت فرار می‌کردند اما حالا ۵۰۰ نفر نیرو دارد و پشت درش صف بسته‌اند.